

حرف درشت

نمودار درد!



● یک تن مرفین قاچاق در روزهای گذشته در ورامین به مقصد تهران کشف و توقیف شد اما واقعا چرا یک تن مرفین باید به تهران بیاید؟



مسیر درد

وقتی آدم درد معمولی دارد باهاش می‌سازد. وقتی دردش زیاد می‌شود، به آسپرین رو می‌آورد. وقتی درد از حد می‌گذرد، مرفین می‌زنند. درد که از اینجا هم گذشت به هو راو می‌آورند.

همه‌هم‌دیدیم؟

مدت‌هاست مشخص شده که درد پایتخت با آسپرین درست نشسو نیست. احتمالا مرفین را برای تسکین مردم پایتخت می‌آورده‌اند تا از درد مردم کم کنند!

روش سد کرج

به نظر ما بهترین روش تزریق یک تن مرفین به تهران، این است که آن را بیزند توی سد کرج. این طوری کل مردم تهران تا مدتی دیگر احساس درد نمی‌کنند و نه‌تنها حالشان خوب خواهد شد که خیلی هم حس تویی پیدا می‌کنند.

راهکار چایی خشک!

البته مسئله این است که با این آلودگی هوای تهران و آت‌و‌آشغالی که در هواست، مردم عادی اگر آزمایش اعتیاد بدهند حتما جواب مثبت است. طوری هم همه به این هوا عادت داریم که خوردن چایی خشک هم قضیه را حل نمی‌کند!

روش محلول

واقعا هم فکر بدی نیست، به نظر ما حالا با مرفین بیزند توی سد کرج که مردم درد کمتری حس کنند یا کافور بیزند که درد کمتری تولید کنند. یا قاووت و قووتو بیزند که حداقل جان بگیرند و از پس همه‌چی و همه مشکلات و دردهای زندگی بریایند.

شترق روزنامه

www.sharghdaily.ir

سه‌شنبه ۲۲ اسفند ۱۳۹۶ • ۲۴ جمادی‌الثانی ۱۴۳۹ • ۱۳ مارس ۲۰۱۸ • سال پانزدهم • شماره ۳۱۰۸ • ۱۶ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۲:۱۴ • اذان مغرب ۱۸:۲۸ • اذان صبح فردا ۴:۵۴ • طلوع آفتاب ۶:۱۷

روزنامه‌فرو

کارتون خواب

علی رومانی
aliromani84@gmail.com

رئیس انجمن آسیب شناسی اجتماعی کشور:
صدا و سیما با نفی چهارشنبه سوری، موضوع را داغ تر نکند



امان‌الله قرایی‌مقدم

زن سازنده زندگی است. سازنده نهاد خانواده است. دوام و بقای خانواده و به‌خصوص پرورش و تربیت و شخصیت‌سازی هر فردی درون خانواده بیش از هر چیز به مادر وابسته است. به همین دلیل روان‌شناسان اجتماعی (درواقع جامعه‌شناسانی که تأثیر گروه و اطرافیان را در شخصیت فرد مطالعه و بررسی می‌کنند) و متفکرانی مانند آبراهام کاردینر، رالف لیتون، ملبرانش، ژان استوتزل، مارگارت مید، چارلز هورتن کولی و ده‌ها جامعه‌شناس دیگر، دوران کودکی را به‌اصلاح سازنده «شخصیت‌بنیادی و اساسی هر فرد» می‌دانند. مطالعه مارگارت مید روی دو قبیله به نام آراپش و موندگومور تأثیر شیردادن و قنطاق‌کردن یا شست‌وشوی بچه و تأثیر آن را نشان داده است. بر اساس یافته‌های او، نحوه شیردادن و شست‌وشوی بچه در شخصیت او، تندخویی، آرامش، بدبینی و خوش‌بینی و… او مؤثر است؛ مید می‌گوید در این قبیله، گویی خشونت و پرخاشگری وجود ندارد و مردم آرام و مهربان و صلح‌جو هستند. در کنار آنها قبیله موندگومور به مودی‌گری، بدجنسی، خشونت

اتفاق

درباره «شب‌های موسیقی خراسان» که برگزار نشد

هفته‌گذشته جواد مجابی، نویسنده و شاعر شهیر معاصر، در رومانیی از جدیدترین کتاب خوب، روی مسئله‌ای انگشت گذاشت که آن‌طور که باید، بازتاب نیافت. او در میانه مراسمی که به بهانه روزنامگی

از کتاب تازه‌اش برگزار شده بود، با بیان اینکه در عرصه فرهنگی، با نوعی «سلیقه مبتذل» روبه‌رو هستیم، ریشه این ابتذال فرهنگی را در عدم‌آشنایی نسل امروز با آثار و تولیدات فرهنگی و هنری جدی دانست و افزوده بود: «مردم مقصر نیستند؛ مگر چه چیزی به آنها داده شده که دارای تشخیص و تمیز هنری شوند و بتوانند بهترین را انتخاب کنند. در عرصه فرهنگ نوعی سلیقه مبتذل رایج است. با حذفیات جلوی تفکر خلاق گرفته می‌شود و ابتذال رواج می‌یابد».از این مقدمه و سخن حکیمانه استاد مجابی، می‌خواهم استفاده کنم و موضوعی را مطرح کنم که بیشتر سخنی از سر درد است تا یک یادداشت کلاسیک روزنامه‌نگاران. هفته گذشته قرار بود در تهران هفته‌ای به نام «شب‌های موسیقی خراسان» برگزار شود؛ مؤسسه‌ای که در تدارک برگزاری این شب‌ها بود، به خیال خود فکر می‌کرد از دو جهت پایتخت‌نشینان از این شب‌ها استقبال خواهند کرد؛ یکی اینکه موسیقی نواحی خراسان به ذات خود یکی از میراث‌های بزرگ فرهنگی و شنیداری ماست و از آنجایی که موسیقی خراسان چندان در تهران به‌رویی صحنه نرفته است، یقینا مردم از این رویداد استقبال خواهند کرد. دومین عامل محدودیت‌هایی بود که چندی است در مشهد و استان خراسان برای برگزاری کنسرت‌های موسیقی به وجود آمده است و با این‌کنسرت‌ها قرار بود مثلا مردم تهران به صحنه‌ای بیایند که در آن «نوا» غربت موسیقی نواحی» روایت می‌شد. برای این مهم، هفت گروه صاحب‌نام و اصیل موسیقی نواحی خراسان پذیرفتند که به تهران بیایند تا برای مردم تهران اجرای برنامه داشته باشند. با هماهنگی‌هایی هم که صورت گرفت، استاد بزرگ موسیقی نواحی، «عثمان محمدریست» با وجود کسالتی که داشت، به عشق مردم قبول کرد در شب پایانی این رویداد فرهنگی حضور پیدا کند. برنامه‌ریزی‌ها صورت گرفت، تبلیغات شهری برگزاری این رویداد مهم فرهنگی را به مردم تهران وعده داد، روزنامه‌ها، خبرگزاری‌ها و ابزارهای مجازی اطلاع‌رسانی جامگی دست‌به‌کار شدند تا پاسداشت خوبی برای موسیقی نواحی خراسان در تهران برگزار شود. اما نتیجه حیرت‌انگیز بود: مجموعه‌ای برای هفت سانس‌ی که تدارک دیده شده بود، از مجموع ظرفیت دو هزارصدنفره سالن برای این سانس‌ها، هفت بلیت فروخته شد؛ بلبه دقیقا هفت بلیت. اوضاع آن قدر غم‌انگیز بود که برگزارکنندگان این هفته فرهنگی در ساعات پایانی مانده به این اجراها، تمامی اجراها را با اطلاع به سرپرستان این گروه‌ها، لغو کردند و تنها به احترام نام بلند استاد عثمان محمدریست، قرار بر این شد تا تنها مراسم تجلیل از او و یک اجرای گروهی پیش از این مراسم برگزار شود. شاید باور این موضوع سخت باشد، اما حتی برای مراسم تجلیل از دوتارنواز شهیر خراسانی زمان ما هم که نه‌تنها رایگان بود، که از بسیاری از چهره‌های موسیقی و هنرمندان دعوت به عمل آمده بود، بیش از نیمی از سالن خالی بود و اگر نبود همّت معاون هنری وزیر فرهنگ و مدیر کل دفتر موسیقی این وزارتخانه که برای ادای احترام به پیرمرد زنده‌دل خراسانی در مراسم حضور پیدا کردند، این مراسم هم با حداقلی‌ترین حضور ممکن از سوسی هنرمندان و مسئولان برگزار می‌شد. هفته‌ای که قرار بود «غربت موسیقی خراسان» را روایت کند، خود صحنه‌ای از همین غربت شد. گروه‌های خراسانی روزهای نخستی که برنامه در حال تدارک بود، چنان با شور از حضور در جمع پایتخت‌نشینان شادمان بودند که وصف‌ناشدنی بود ولی نهایتا با صحنه‌ای روبه‌رو شدند که کمترین نشانه‌ای از همدلی و سیاست‌گرایی در آن وجود داشت. به سخن حکیمانه جواد مجابی برمی‌گردم؛ واقعا مگر جز رواج ابتذال به‌ویژه در حوزه موسیقی، چه چیزی به بخش بزرگی از نسل امروز داده شده که دارای تشخیص و تمیز هنری شوند و بتوانند بهترین را انتخاب کنند؟ کدام نهاد یا دستگاه مسئول، کدام رسانه ملی یا کدام تهیه‌کننده و کنسرت‌گذار، به موسیقی نواحی به‌ویژه موسیقی نواحی خراسان بها داده‌اند و نسل امروز را با آن آشنا کرده‌اند که حال باید در انتظار شناخت این سند هویتی ما از سوی بخش زیادی از مردم بود؟ واقعا از چه‌روست که برخی کنسرت‌های پاپ در کمتر از یک ساعت تمام بلیت‌های خود را به فروش می‌رساند و برای هفت اجرا در یک برنامه نواحی، فقط هفت بلیت فروخته می‌شود؟ تعارف را باید کنار گذاشت، این واقعیت تلخ روزگار ماست که در عرصه فرهنگی، درواقع نوعی سلیقه مبتذل حاکمیت دارد، این را من روزنامه‌نگار نمی‌گویم، جواد مجابی‌ای می‌گویم که ده‌ها سال است سردوگرم این روزگار را چشمیده است و این روزها حاصل زندگی خود را با سخنانی این‌چنین با ما به اشتراک می‌گذارد….

زن اساس زندگی است

پته و صنایع دیگر در سراسر ایران ببینیم. همه این کارها برعهده زنان است، چون زن اساس زندگی است، اما به علت اینکه جامعه مردسالار است و اقتدار و قدرت در دست مردان است، عده‌ای از عباراتی مانند «ضعیفه» در مورد زنان استفاده می‌کنند، درحالی‌که می‌بینیم زنان ما در تمام مشاغل وارد شده و موفقیت کسب کرده‌اند.امروز می‌بینیم که زنان در آموزش‌وپرورش، بهداشت و درمان و به‌خصوص در بخش خدمات که در جامعه‌شناسی و بر اساس تئوری اشتغال کولین کلارک به آن بخش ۳ نیز می‌گویند (بخش ۱ کشاورزی، بخش ۲ صنعت و بخش ۳ خدمات است)، موفق‌ترند. مطالعات سال‌های پیش ما در مناطق تهران که من در کتاب «جامعه‌شناسی آموزش و پرورش» به تفصیل به آن پرداختهام، نشان داده است که زنانی که شاغل‌اند، میانگین موفقیت فرزندانشان بالاتر از زنان خانه‌دار است. درعین‌حال همان‌طور که بازیل برنشتاین گفته است، تحصیل‌ات و آگاهی مادر، خزانه لغات فرد را بالا می‌برد. علم به ما ثابت کرده است که موفقیت خانواده و فرزندان، موفقیت تحصیلی و شغلی و اقتصادی به زن وابسته است. درمقابل، انواع آسیب‌های اجتماعی نتیجه نداشتن یا بدسپرستی مادر است. خلاصه آنکه مادر است که شخصیت می‌دهد، موفقیت می‌دهد و موجب آموزش و پرورش و انتقال میراث فرهنگی به نسل آینده می‌شود.

گردشگری فرهنگی

خاطرات ما و حجاب

با حضور دوباره گشت محترم ارشاد در خیابان‌های تهران، به این فکر افتادم که برخی از خاطرات خودم را از مسئله حجاب بنویسم تا شاید افاقه‌ای شود. برای سبکل:

بدجبابی، گشت ارشاد، خیابان وزرا، بدجبابی و… ؛ باور کنید این خاطرات روی دلم مانده است.

۱- سال‌ ۷۶ بود ا ۷۷ سفری زمینی و با اتوبوس به ترکیه داشتم. اولین شهر بعد از مرز ماکو، دوغوبایزید بود. این شهر کوچک یک رستوران داشت که اتوبوس‌هایی که از ایران به آنجا می‌رسیدند (مثلا) برای استراحت توقف می‌کردند، اما دلیل این نبود. یک سالن بزرگ سرویس بهداشتی در آن رستوران وجود داشت که خانم‌های همسفر با یک ساک بزرگ وارد می‌شدند و با شمایل دیگر خارج می‌شدند؛ از آنجا به بعد فقط ایرانی‌های همسفر اتوبوس ما (یا اتوبوس‌های مشابه) این‌شکلی بودند، چون در ترکیه، تا خود آنکارا و از آنجا تا استانبول و شهرهای توریستی دیگر، شما اصلا بی حجاب و بدحجاب نمی‌دیدید! آن موقع روزنامه «جامعه» کار می‌کردم. دراین‌باره مطلبی نوشتم، اما گفتند حجاب خط قرمز است و چاپ نشد.

۲- همین چند سال پیش یکی از همسکاران در روزنامه جامعه را بعد از سال‌ها دیدم، با تعجب از من پرسید: خانم فرهادپور، چه باحجاب شدی! (مقنعه سرم بود باید برای کاری به یک جای دولتی می‌رفتم) جوابش دادم: من همان شکلی هستم که همیشه بودم از بس جامعه بدحجاب شده تو من را باحجاب می‌بینی!

۳- اگر به دویی پرواز داشته‌اید حتما شاهد این صحنه بوده‌اید که وقتی می‌رسیم فرودگاه، خانم‌های همسفر در هواپیما دود می‌شوند می‌روند هوا و پری‌رویانی شبیه هنرپیشه‌های سریال‌های ترکی جایشان ظاهر می‌شوند؛ همه موبلوند، دماغ عمل‌کرده، با لب‌های ژل تزریقی و لپ‌های پروژزی! البته در پروازهای اروپایی این صحنه‌ها کمتر دیده می‌شود لایب چون ویزا لازم است و مسافران این طرف دنیا دیگر با دیده‌اند لباس و قیافه آن‌قدرها مهم نیست!

۴- چند سال پیش با مادرم برای یک کار تحقیقاتی درباره افغان‌ها به پاکستان رفتیم. اول باید می‌رفتم دویی از آنجا هواپیما عوض می‌کردیم. در فرودگاه دویی البته این پری‌رویان همسفر، در گیت ایران‌ایر یک دفعه نازل شدند. بعد به گیت پاکستان ایرلاین رفتیم. همه حجاب داشتند. فکر کردم شاید اتفاقی است، ولی به کراچی که رسیدیم، مشاهده کردم با اینکه در این کشور اسلامی حجاب اجباری نیست و گشت ارشاد هم وجود ندارد، شما یک نفر بی حجاب نمی‌بینید و بدحجاب هم معنی ندارد چون زنان در پاکستان یا لباس محلی خودشان را می‌پوشند که رنگارنگ است و زیبا یا لباس ایرانی (مانتو شلوار مقنعه) با یققع افغانی. اگر در خیابان و در ماشین درحال رانندگی، مشال از سر زنان بیفته، کسی کاری ندارد خودشان هم هول نمی‌شوند، بلکه سر فرصت این شال رنگارنگ زری دوزی را به سر می‌کنند یا نمی‌کنند.

۵- چند سال پیش، برای سفری کردستان عراق رفته بودم. در همه گیت‌های بازرسی (مثل گیت‌های بازرسی ادارات دولتی خودمان) محل جوریدن خانم‌ها سوا بود. در تمام این گیت‌ها مأموران زن بی حجاب با موی افشان رنگ‌کرده و آرایش بسیار، شما را بازرسی می‌کردند. ما شرطی شده بودیم، اگر خانم بی حجابی مدل آنها می‌دیدیم، فکر می‌کردیم حتما مأمور هستند و فقط در کنار بانوانی با لباس محلی و باحجاب احساس امنیت می‌کردیم.

۶- همین چند هفته پیش در جلسه «نقد پسااستعماری» دکتر نجومیان دیدم سه نفر از هم‌کلاسی‌های بسیار فرهیخته‌ام که چادری هستند چادرهای رنگی به سر دارند؛ بنفش، سرمه‌ای، یشمی! لزومی نداشت علتش را جویا شوم. آنها می‌خواستند شبیه مأموران ادارات خودمان نباشند! خود حود حجت مفصل از این مجمل بخوان! واقعا دولتیان ما با این فرهنگ‌سازی ضدحجابیشان در این ۴۰ سال چه کرده‌اند که حالا در کار بدجبابی جامعه انگشت‌به‌دهان مانده‌اند.

سلام به فردا



امان‌الله قرایی‌مقدم

زن سازنده زندگی است. سازنده نهاد خانواده است. دوام و بقای خانواده و به‌خصوص پرورش و تربیت و شخصیت‌سازی هر فردی درون خانواده بیش از هر چیز به مادر وابسته است. به همین دلیل روان‌شناسان اجتماعی (درواقع جامعه‌شناسانی که تأثیر گروه و اطرافیان را در شخصیت فرد مطالعه و بررسی می‌کنند) و متفکرانی مانند آبراهام کاردینر، رالف لیتون، ملبرانش، ژان استوتزل، مارگارت مید، چارلز هورتن کولی و ده‌ها جامعه‌شناس دیگر، دوران کودکی را به‌اصلاح سازنده «شخصیت‌بنیادی و اساسی هر فرد» می‌دانند. مطالعه مارگارت مید روی دو قبیله به نام آراپش و موندگومور تأثیر شیردادن و قنطاق‌کردن یا شست‌وشوی بچه و تأثیر آن را نشان داده است. بر اساس یافته‌های او، نحوه شیردادن و شست‌وشوی بچه در شخصیت او، تندخویی، آرامش، بدبینی و خوش‌بینی و… او مؤثر است؛ مید می‌گوید در این قبیله، گویی خشونت و پرخاشگری وجود ندارد و مردم آرام و مهربان و صلح‌جو هستند. در کنار آنها قبیله موندگومور به مودی‌گری، بدجنسی، خشونت

دور دنیا

این همانند دیدن دوباره نور است». او در گفت‌وگویی با سایت محلی، پیروزی خود را به عمو پائولو [Borsellino] اختصاص داد؛ مردی که به او هنگام ترک سیسیل گفته بود: «سیسیل را دور بریز، خاطرات را پاره کن، شهر را فراموش کن». آبیلا ۵۱ساله گفته است: «حالا فکر می‌کنم شاید این‌بار تو اشتباه کردی، عمو پاول عزیز».

جنبش پنج‌ستاره انتخاب شد که پیروزی فوق‌العاده‌ای بود.

مطبوعات ایتالیایی Pira Aiello را به‌عنوان نامزد «بدون چهره» معرفی می‌کردند، هرچند که قادر به دیدار با رای‌دهندگان و انجام مبارزات انتخاباتی در خیابان‌ها نبود. اکنون او گفته است: «دیگر قصد ندارم هویتم را پنهان کنم، قصد دارم از تاریکی بیرون بیایم و

شکفتی تبلیغات زن بی‌چهره: چندروزی است رسانه‌ها از پیروزی پیرا آیلا، نامزد حزب پنج‌ستاره، شگفت‌زده‌اند. او از ۲۷ سالگی تا امروز چهره خود را از ترس مافیای پنهان کرده بودو در این مدت برای تبلیغات انتخاباتی خود از طریق عکس‌هایی با صورت پوشیده یا پشت به دوربین مصاحبه می‌کرد. او اکنون با ۵۱ درصد آرا، از سیسیل به‌عنوان نماینده مجلس برای



NAROON
SHOPPING CENTER

نیارون | بعد از چهارراه کامرانیه | مرکز خرید نارون

naroon.shopping.center